

### گم شدن کتاب در دغدغه‌های روزمره

نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۱۹ تا ۲۹ اردیبهشت در مصلاي امام خمینی بر گزار می‌شود

فاطمه زردشتی نی‌ریزی، نی‌ریزان فارس:

یک زمانی نه گوشی‌های امروزی در کار بود، نه اینترنتی، نه واتس‌اپی، نه اینستاگرامی، نه اینتای؛ آن روزها خبری از گرانی‌های امروز هم نبوده، فراغت مردم بیشتر بود و شاید همین دلایلی بود بر مطالعه بیشتر آنها...

#### مشغله فکری و کتابهای مظلوم

معصومه زحلی ۵۸ ساله است و در حال حاضر اصلاً اهل کتابخواندن نیست. البته آن‌طور که می‌گوید، چندین سال پیش کتاب می‌خوانده و خصوصاً به کتابهای طب سنتی و بیماریها علاقه خاصی داشته؛ اما از وقتی شوهرش از دنیا رفته، قید کتاب و مطالعه را به کلی زده!

می‌گوید: «شوهرم بسیار اهل کتاب بود و کتابخانه‌ای بزرگ با تعداد زیادی کتاب داشت. از وقتی از دنیا رفت، بسیاری از کتابهایش را بخشیدم و قید کتابخواندن را زدم. خدا رحمت کند او را، به کتابهایش علاقه خاصی داشته؛ به طوری که بعد از بخشیدن کتابهایش، به خواب یکی از اقوام آمده و گلابی کرده بود که چرا آنها را نگه نداشته‌ام. نمی‌شود دروغ گفت و از تأثیر کتاب غافل شد. کتاب خواندن تأثیر زیادی در زندگی انسان دارد. مگر می‌شود کتاب در مورد تربیت کودک خواند و کودک خوبی تربیت نکرد؟ مگر می‌شود کتاب در مورد همسر داری خواند و رفتار خوبی با همسر نداشته؟ مسلماً تأثیر خود را دارد؛ منتها الان این قدر مشکلات، مشغله فکری و گرفتاری‌های مردم زیاد شده که کسی به دنبال کتاب نمی‌رود. جدای از آن نمی‌شود از گوشی‌ها و برنامه‌های تلویزیون هم غافل شد. زمان ما نه خبری از گوشی بود و نه برنامه‌های تلویزیون و همین‌ها ما را به سمت کتاب می‌کشاند.»

#### فراری از کتاب

نیمه ۲۸ ساله از کتاب فراری است.



می‌گوید: «یادم نمی‌آید تا به حال کتابی خریدم یا خوانده باشم. فقط یک بار دوستم کتاب شعری به من هدیه داد که بعدها آن را نخواندم، به دوست دیگرم هدیه کردم! کلاً با کتاب خواندن رابطه خوبی ندارم و کتابهای درسی را هم به زور می‌خواندم. البته روزنامه یا مجله‌ای دستم بیاید، ورقی می‌زنم و گاهی مطالب آن را می‌خوانم؛ اما کتاب نه!»

در مورد تأثیر خواندن کتاب در زندگی افراد می‌گوید: «دروغ چرا؟ تا به حال کتابی نخوانده‌ام که بدانم تأثیر گذار است یا نه!»

#### قیمت بالا و معضل موبایل

وحیده ۳۰ سال دارد و تا ۴-۵ سال پیش یعنی دوران مجردی، کتابخوان بوده و الان نه.

درگیری‌های فکری، کار خانه و گوشی‌های امروزی را عامل اصلی کتاب نخواندن افراد می‌داند و می‌گوید: «خود من! عاشق کتابهای انگیزشی بودم و از حق نگذیرم چقدر هم خواندن آنها، دیدم را به زندگی مثبت می‌کرده؛ اما از وقتی این کتابها را نمی‌خوانم، منفی‌نگر و منفی‌یاف شده‌ام. خدای وقت نمی‌کنم و مدام ذهنم درگیر چیزهای متفاوت است. مردم دیگر آن‌طور که باید و شاید سراغ کتاب نمی‌روند و حتی اگر بخواهند کتاب هم بخوانند، از طریق گوشی آن را می‌خوانند؛ چون قیمت کتابها خیلی زیاد است و

## فرهنگ



کتابهای کتابخانه‌ها هم آن‌چنان به‌روز نیست.

کتابهای کتابخانه‌ها هم آن‌چنان به‌روز نیست. خسرو مزیدی مرادی، کشاورز، دیپلمه و ۶۱ ساله است. اهل مطالعه است، کم‌دی پر از کتاب دارد و شبها تا کتاب نخواند، خوابش نمی‌برد. برایش هم فرقی ندارد؛ از کتاب شعرو داستان گرفته تا وصایای امام و کتابهای شهید چمران...

گران‌شدن جنس‌ها و درگیری مردم را عامل اصلی پایین آمدن میزان مطالعه در جامعه می‌داند و می‌گوید: «مردم حق دارند کتاب نخوانند، دنبال یک لقمه نان هستند و وقت نمی‌کنند. خود من، اگر بخواهم در روز کتاب بخوانم، از کار و بدبختی‌ام می‌مانم. کتاب خواندن وقت می‌خواهد و هر چند در زندگی آدم بی‌تأثیر نیست، اما برای آب و نان نمی‌شود؛ آن‌هم با این مشکلات زیاد امروزی. خصوصاً این که قیمت کتابها بسیار گران است. من اگر کتابی مجاناً به دستم برسد، آن را می‌خوانم؛ وگرنه اصلاً کتاب نمی‌خرم.»

#### روح مرده کتابخوانی

محبوبه حاجی پور ۴۲ ساله، از دیگر کسانی است که مشکلات زندگی و گرانی کتاب را از دلایل عمده کتاب نخواندن افراد می‌داند.

می‌گوید: «۲۴ یا ۲۵ سالم که بود کم و بیش می‌خواندم؛ اما الان اصلاً. کلاً آدمها و خصوصاً بچه‌های امروزی اهل کتاب و مطالعه نیستند. درس‌های مدرسه‌شان را به زور می‌خوانند چه برسد به کتابهای دیگر. نمونه‌اش یکی از همین زن‌های اقوام خودمان؛ به دخترش اصرار پشت اصرار که می‌خواهی بروی دانشگاه که چه بشود؟! برو کار آرایشگری یاد بگیر که فردا بدون پارتی شغلی داشته باشی و دستت توی جیب خودت باشد!»

#### مشتری ما کم نشده

محمد ۶۰ ساله از دیگر کسانی است که وضعیت بد اقتصادی را عامل نخریدن و نخواندن کتاب می‌داند. می‌گوید: «روحیه کتابخوانان در افراد مرده، کنکوری و کمک‌درسی است. رضا یلدایی از فروشندگان کتاب است که در ماه حدود ۸۰۰ جلد کتاب می‌فروشد؛ کتابهایی که بیشتر آنها در آنجا قهوه‌ای می‌نوشند، چند صفحه از کتاب را می‌خوانند و سپس در صورت تمایل آن را می‌خرند. خوب این کار مدتهاست در ایران ابداع شده و رونق خوبی هم گرفته. استقبال در نی‌ریز هم برای شروع بد نبوده و ما امیدواریم بیشتر شود. البته ما خودمان در نی‌ریز انتشاراتی داریم و تاکنون بالغ بر ۲۰ عنوان کتاب چاپ کرده‌ایم. یکی از کتابهای مطرح چاپ‌شده، کتاب چهارجلدی خط آقای اینثارگر (خوشنویس نی‌ریزی) بوده است که در مدارس هم تدریس می‌شود.»

در مورد این که چه کنیم تا سطح مطالعه در جامعه زیاد شود، می‌گوید: «کتابخوانان فرهنگ‌سازی می‌خواهد. باید از مدارس و خانواده‌ها فرهنگ‌سازی و الگوسازی شروع شده؛ یعنی از زمانی که شخصیت دانش‌آموز و کودک در حال شکل‌گیری است. در غیر این صورت زمانی که به سن نوجوانی می‌رسند، انگیزه‌ای برای کتابخواندن ندارند. البته جدا از این تأکید می‌کنم کسانی که می‌خواهند کتاب بخوانند، کتابی با ترجمه و انتشاراتی خوب بخوانند؛ چون هر کتابی ارزش خواندن ندارد. در این مورد مسئولان هم می‌توانند فعال باشند؛ به عنوان مثال اگر من رئیس آموزش و پرورش بودم، ساعتی در کلاسهای هفتگی را به مطالعه اختصاص می‌دادم و حتی از ناشرها و مترجم‌های خوب دعوت می‌کردم و سعی می‌کردم حتماً به عناوین مختلف کتاب‌هدیه دهم. البته کتاب‌های خوب؛ چون متأسفانه سازمانها اگر بخواهند کتابی هدیه دهند، اغلب از کتابهای خوب استفاده نمی‌کنند و بیشتر ظاهر قضیه را حفظ می‌کنند.»

نمود ثبات اقتصادی در کتاب، افزایش کتابهای کببی و زیرمیزی، برگزاری نمایشگاه‌های کتابی که کتابهای خوب در آن عرضه نمی‌شود و نبود نیروی ماهر را از مشکلات کتاب‌فروشان می‌داند و می‌گوید: «البته ما در کتابفروشی‌هایمان به کار خرید و فروش کتابهای دست‌دوم نیز مشغولیم. گران‌شدن کتابها قدرت خرید مردم را کم کرده و این کمک‌زایدی به کسانی است که قدرت خرید کتابهای نو را ندارند. از آن طرف کسانی هم که کتابهایشان را لازم ندارند، آن‌را می‌فروشند و در ازاء آن کتاب جدید می‌خرند.»

یلدایی در مورد خاطراتش در کتابفروشی می‌گوید: «سال اول که قسمت عمومی کتابفروشی را راه‌انداخته بودم، آخر شب و آخر ساعت کاری‌ام خانمی مراجعه کرد و خواست کتابهای عمومی از انتشارات خوب را به ایشان معرفی کنم. شب من در حالی که خسته بودم، نزدیک چهل پنجاه‌عنوان کتاب به ایشان معرفی کردم و توقع داشتم در پایان یک کتاب یا نهایتاً دو جلد از آنها را انتخاب کند. در کمال ناباوری دیدم ایشان همه آن کتابها را خریدند و واقعاً خستگی من بیرون رفت و برایم خیلی جالب بود هنوز آدم‌هایی در نی‌ریز هستند که دغدغه کتاب دارند.»

یکشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۳  
۵ می ۲۰۲۴  
شماره ۴۸۱

neyrizanfars.ir  
neyrizanfars@gmail.com  
@neyrizanfars

ویژه طنز نی‌ریزان فارس

# شهرت

لنگ‌لنگان می‌روم من با خر خود شاد شاد  
می‌زنم همی حرف حق را، هر چه بادا، هر چه باد  
سال هشتم / شماره ۳۹۵  
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

## زونم لال، زونم لال

### روزی که سنگ ترکیده بیشتر ترکید!!!

متکبرانه‌تر از سری قبل گفتم: عمه جانم با همسر و بچه‌هاش خارج از کشورن!  
پدر و مادرم هم اینجا منو حمایت مالی میکنند!!!  
بعد برای اینکه خودپسندی و نخوت خودم را در برابر جمع تکمیل کنم گوشی را به حالت بلندگو یا همان اسپیکر قرار دادم و با واتس‌اپ به عمه‌ام زنگ زدم!  
بعد از سلام و احوال پرسی گفتم: عمه جان! من خیلی دوست دارم پیام اونجا زندگی کنم و درس بخونم!  
عمه هم نه برداشت و نه گذاشت با لحنی بی‌احساس و تحقیرآمیز گفت:  
عمه! با کدوم پول می‌خواهی بیای خارج؟! بابات که توی همون کفش و لباس و خوراکتون مونده! کلی پیش من قرض داره و پس نداده! گیریم که بهت پول بده بیای اینجا! کسی روداری بری پیشش؟! صحبت عمه که به اینجا رسید، شلیک صدای خنده دوستان کوهنوردم در کشاکش صخره‌های بلند تارم پیچید و گمانم ترک سنگ ترکیده بزرگ تر شد!!!  
**قرا تان غریب آشنا**



هفته پیش با دوستانمان دسته‌جمعی رفته بودیم تارم زیر سنگ ترکیده!  
همه تحصیل کرده بودیم و جوای کار! بحث کار و درآمد که شد، هر کدام از ما چشم‌اندازی از آرزوهایمان برای شغل و زندگی آینده‌اش داشت برای بقیه توضیح داد و ترسیم کرد!  
بیشتر دوستان دلشان می‌خواست مطابق با رشته‌ای که در آن تحصیل کرده‌اند کار پیدا کنند!  
نوبت به من که رسید با فیس و افاده وصف‌ناپذیری نگاهی به جمع انداختم و متکبرانه از رشته تحصیلی‌ام به صورت خبیثی خاصی تعریف کردم و از قصدم برای ادامه تحصیل در خارج از کشور خبر دادم و آرزو کردم با حمایت خانواده‌هایم در اینور آب و آنور آب به بالاترین رتبه‌های علمی جهان دست پیدا کنم!!!

فرگرفت!  
یکی از دوستان سکوت جمع را شکست و پرسید: منظورت از خانواده اینور و اونور آب چیه؟!  
من دوباره بادی به غب غب انداختم و

## ماجراهای من و بی‌بی

### مامان اقد خوشگل! بچه اقد زشت!

اصن به توچه!  
- خو ای حرفا چی بود ز دین بی‌بی، طرف ناراحت میشه بهش اینطوری می‌گین، هی میگی نوه‌تون زشته، بچتون زشته! بدتر از اون حرف آخری که ز دین، میگین معلوم نیست بچه‌شیه کی شده.  
- خومه دروغ گفتم؟ نه آنش رفته نه آبواش! نداشتی خو بگم، ما خاسم بگم شده عین کبری خودش...  
- اتفاقاً کببی مامانشه بی‌بی!  
- مامانش؟  
- آره  
- دختر! ننه‌ی بچو با ای دماغ قلمی و چشی بوئه دلوشون باخادا! فقط تو تی چی مونم ای بچو آ کی رفته، بواش خو بد نی، ننه‌شم خو زیبای کرده این شکلی شده...  
- ووووی خاک عالم راس می‌گی؟  
- بله بی‌بی، دروغم چیه؟  
- بی‌بی کمی فکر کرد.  
- حالا بدم نشد گلایبی. غن‌دماه خالی کردم.  
- چطور بی‌بی؟  
- نیغمی خو هی کبری وختی تو دنیا آمده بودی، بری قیافت چقد منه خفت داد!  
زد توی سرم!  
- خدانه تو سرت که هر جا هسی، مویه ننگ منی! یادم اومد اعصابم خرد شد!  
**گلایبون**



بی‌بی لپ بچه‌ی تازه به دنیا آمده را کشید و همانطور که نیشخندی می‌زد گفت:  
- زشتو، زشتو...  
با آرنجم زدم به پهلویش و ابروهایم را انداختم بالا که کبری خانم گفت:  
- ووووی نگو ایطو عاروشم بدش میگیره، دلت لبخندی زدم.  
- شوخی میکنن بی‌بی جان، اینجوری میگن که چش نخورن نوه‌تون!  
بی‌بی دوباره پوز خند زد...  
- دروغ میگه! هیچم شوخی نیکنم، دیه ای چشی ریز و دماغ بق و پن و صورت پتالو خو دیه چش زدن ندره! دروغ میگه گلایبی!  
دوباره با آرنجم زدم به پهلو بی‌بی...  
- بی‌بی جان، شما که ماشالا مویی سفید کردین، بچه زیاد دیدین، اکثر بچه‌ها وقتی به دنیا میان، صورتشون ورم داره و همین شکلی‌ان، مگه نه؟  
بی‌بی ابرویش را داد بالا...  
- والا ایکه من می‌نم آوزم مرم گذشته، بدبخت دخترم خواهه دیه بدتر، آهی حالا فکر تی دبی بزرگ ترشی برش باشین، ای که من می‌نم رو دسوتون می‌مونه!  
کبری خانم پشت چشمی نازک کرد.  
- والا چشمه میه بچه‌ام بی‌بی؟ خیلی‌ام دلوشون باخادا!